سنگ‌نبشته‌های داریوش بزرگ در بغستان و استخر

سنگ‌نبشتهٔ داریوش بزرگ در بغستان (بیستون)

من‌ام داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، پارسی، شاه کشورها، پور ویشت‌اَسپَه، نوهٔ ارشامَه، هخامنشی.

سخنِ داریوش شاه: پدر من ویشت‌اَسپَه است، پدر ویشت‌اَسپَه اَرشام است، پدر اَرشامَه آریارَمن است، پدر آریارَمنَه چیش‌پیش است، پدر چیش‌پیش هخامنش است.

سخنِ داریوش شاه: از ایرا به‌ما هخامنشی گویند که این پیشتر سرور بودند. از این پیشتر خاندان ما شاه بودند.

سخنِ داریوش شاه: ۸ تن از خاندان من پیش از من شاه بودند، من نهم‌ام ۹. پشت اندر پشتْ شاهان بوده‌ایم.

سخنِ داریوش شاه: به‌عنایت اهورَمَزدا من شاه‌ام. اهورَمَزدا شاهی به‌من داده است.

سخنِ داریوش شاه: این کشورها استند که به‌اطاعت من درآمده‌اند. به‌عنایت اهورَمَزدا بر اینها شاه‌ام: پارس، خوزستان، بابل، آشور، عربستان، مصر، فرادریا (شمال دریای سیاه)، لیدِیَه، ایونِیّه، ماد، ارمنستان، کَت‌پَتوکَه، پارت، زرنگ (سیستان)، هرات، خوارزم، باختریَه، سغد، گندارَ، سَکائیّه، تتَه‌گوش، اَرَخ‌وَتِیَه، مک‌کُران. بر روی هم کشورها ۲۳.

سخنِ داریوش شاه: این کشورها استند که به‌اطاعت من درآمدند. به‌عنایت اهورَمَزدا مطیعِ من‌اند. باج به‌نزد من می‌آورند. چه روز و چه شب، هرگاه هرچه بگویم بی‌درنگ آن‌را انجام می‌دهند.

سخنِ داریوش شاه: اندر این کشورها کسی که وفادار بود به‌او پاداش دادم. کسی که بداندیش بود به‌سزا کیفر دادم. به‌عنایت اهورَمَزدا این کشورها به‌قوانین من احترام

می گذارند، هرچه به‌آنها گفته شود همان‌گاه انجام می‌دهند.

سخنِ داریوش شاه: اهورَمَزدا این سلطنت را به‌من عطا کرد. اهورَمَزدا مرا یاوری کرد تا این سلطنت را داشته باشم. به‌عنایت اهورَمَزدا این سلطنت را در دست دارم.

سخنِ داریوش شاه: این است [کارهائی] که من کردم پس از وقتی که شاه شدم: کام‌بوجیه نام، پورِ کوروش، از خاندان ما، او اینجا شاه بود. برادرِ آن کام‌بوجیه بردِیَه نام بود، هم‌مادر و هم‌پدرِ کام‌بوجیه [بود]. پس آن‌گاه کام‌بوجیه آن بردِیَه را کشت. وقتی کام‌بوجیه بردِیَه را کشت. مردم نمی‌دانستند که او بوده که بردِیَه را کشته است. سپس کام‌بوجیه به‌مصر رفت. وقتی کام‌بوجیه به‌مصر رفت آن‌گاه مردم بداندیش شدند. پس کشورها را دروغ گرفت؛ هم پارس هم ماد هم هر کشورهای دیگر را.

سخنِ داریوش شاه: پس از آن یک مردی مغ بود گاؤماتَه نام. او به‌پا خاست از پیشی‌آؤوَدَ؛ کوهی بنام اَرکَدریش؛ از آنجا بود. از ماه اسفند ۱۴ روز گذشته بود. چون به‌پا خاست خود را به‌دروغ به‌مردم گفت: من بردِیَه استم همان پسر کوروش برادر کام‌بوجیه. پس سپاه از کام‌بوجیه نافرمان شدند و با او رفتند؛ هم پارس هم ماد هم هر کشورهای دیگر. سلطنت را او گرفت. از تیرماه ۹ روز گذشته بود وقتی سلطنت را گرفت. سپس کام‌بوجیه به‌مرگ خودش مرد.

سخنِ داریوش شاه: این سلطنت که گاؤماتَه‌ی مغ از کام‌بوجیه گرفت، این سلطنت که از پیشترها در خاندان ما بود. سپس گاؤماتَه‌ی مغ از کام‌بوجیه گرفت. هم پارس هم ماد هم هر کشورهای دیگر را او گرفت و ازآنِ خودش کرد. او شاه شد.

سخنِ داریوش شاه: نبود مردی نه پارسی نه مادی نه از خاندان ما کسی که بتواند آن سلطنت را از آن گاؤماتَه که مغ بود بازگیرد. مردم همه می‌ترسیدند که او کسانی که بردِیَه را می‌شناختند بکشد. از این‌رو مردم را بکشد که بگوید آنها مرا می‌شناسند که من بردِیَه همان پسر کوروش نیستم. کسی جرأت نمی‌کرد که چیزی دربارهٔ گاؤماتَه بگوید که مغ بود. تا آن‌گاه که من رسیدم. پس من از اهورَمَزدا یاوری طلبیدم. اهورَمَزدا مرا یاوری کرد. از مهرماه ۱۰ روز گذشته بود. آن‌گاه من با مردانِ اندکی گاؤماتَه که مغ بود را کشتم و آن‌عده مردانی که وفادار به‌او بودند کشته شدند. دژی به‌نام سِکی‌آؤوَتیش ، آبادی‌ئی به‌نام نیسایَه در ماد، آنجا او را کشتم. من سلطنت را گرفتم. به‌عنایت اهورَمَزدا من شاه شدم. اهورَمَزدا سلطنت را به‌من داد.

سخنِ داریوش شاه: سلطنتی که از خاندان ما گرفته شده بود من آن‌را به‌جای خودش آوردم، آن‌را بازگرفتم، آن‌را بر جای خودش استوار کردم. بناهائی که گاؤماتَه‌ی مغ ویران کرده بود من آنها را بازساختم. ممتلکات مردم از چراگاهها از خانه‌ها از کشتزارها هرچه که گاؤماتَه‌ی مغ گرفته بود من به‌خاطرِ مردم بازگرفتم؛ از پاس از ماد و هر کشورهای دیگر چنان‌که پیشتر بود من هرچه گرفته شده بود را بازآوردم. اینها را من به‌عنایت اهورَمَزدا کردم. من تلاش بسیار کردم تا سلطنت خاندانم را همان‌گونه که پیشتر بود بازگرفتم. من باز کوشش بسیار کردم. به‌عنایت اهورَمَزدا گاؤماتَه‌ی مغ هنوز نتوانسته بود که خاندان ما را بگیرد.

سخنِ داریوش شاه: این بود آنچه من کردم پس از وقتی که شاه شدم.

سخنِ داریوش شاه: چون من گاؤماتَه که مغ بود را کشتم آن‌گاه یک مردی آترینَه نام پسر اوپدَرمَه در خوزیّه به‌پا خاست. او به‌مردم گفت: «من شاه خوزیّه استم». پس خوزی‌ها نافرمان شدند و با آن آترینَه رفتند. او شاه شد در خوزیّه. همان هنگام یک مردی بابلی به‌نام نیدینتابِل پسر آینیرا، او در بابل به‌پا خاست، خود را به‌مردم به‌دروغ گفت: «من نَبوخَد نَصَّر استم همان پسر نَبونَید». پس سپاه بابلی با آن نیدینتابِل رفتند. بابلیان نافرمان شدند. شهری که بابل بود را او گرفت.

سخن داریوش شاه: سپس من به خوزیّه گسیل کردم، آن اَترینَه را دست‌گیر کردند به‌نزد من فرستادند، او را کشتم.

سخنِ داریوش شاه: سپس من به‌بابل رفتم نزد نیدینتابِل که خود را نَبوخَد نَصَّر نامیده بود. سپاهِ نیدینتابِل تیگره (دجله) را داشت. در آنجا ایستاده بود و ناوهائی داشت. آن‌گاه من سپاهیانم را بر بارِ مشکهای پرباد نشاندم. دیگران را بر اسپ نشاندم. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا از تیگره (دجله) گذشتیم. آنجا من آن سپاهیانی که ازآنِ نیدینتابِل بودند را شکست دادم. از آذرماه ۲۶ روز گذشته بود وقتی ما جنگ کردیم.

سخنِ داریوش شاه: سپس من به‌بابل رفتم. هنوز به‌بابل نرسیده، محلی به‌نام زازَنَه کنار فرات، آنجا آن نیدینتابل که خود را نَبوخَد نَصَّر می‌نامید با سپاه در برابر من آمد تا جنگ برپا کند. آن‌گاه جنگ کردیم. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاهیانی که ازآنِ نیدینتابل بودند را من شکست دادم، دیگران در آبها افتادند، آب ایشان را برد. از دی‌ماه ۲ روز گذشته بود وقتی ما جنگ کردیم.

سخنِ داریوش شاه: سپس نیدینتابِل با اندکی اسپ‌سوار جهید (گریخت) به‌بابل رفت. پس از آن من به‌بابل رفتم. به‌عنایت اهورَمَزدا هم بابل را گرفتم هم آن نیدینتابِل را گرفتم (دستگیر کردم). سپس آن نیدینتابِل را من در بابل کشتم.

سخنِ داریوش شاه: وقتی من در بابل بودم، اینها استند کشورهائی که از من نافرمان شدند: پارس، خوزیّه، ماد، آشور، مُدرایَه (مصر)، پارت، مرو، پنجاب، سکائیّه.

سخنِ داریوش شاه: مردی به‌نام مَرتِیَه پور چِنچِخرای، منطقه‌ئی به‌نام کوگَنَکَه در پارس، آنجا را داشت. او در خوزیّه به‌پا خاست، خود را به‌مردم گفت: «من ایمانیش شاه خوزیّه استم».

سخنِ داریوش شاه: در آن هنگام من نزدیک بودم به خوزیّه. پس خوزی‌ها از ترسِ من آن مرتِیَه را گرفتند (دستگیر کردند) که رهبرشان بود و او را کشتند.

سخنِ داریوش شاه: مردی به‌نام فرَوَرتیش، در ماد او به‌پا خاست، خود را به‌مردم گفت: «من خشَتریتَه از تخمهٔ هوَخشَترَ استم». پس سپاه ماد که در کاخ بودند از من نافرمان شدند و با آن فرَوَرتیش رفتند. او شاه شد در ماد.

سخنِ داریوش شاه: سپاه پارس و ماد که با من بود اندک بود. پس من سپاهیان را فرستادم، یک پارسی به‌نام ویدَمَه، مطیع من، او را فرمان‌دهشان کردم. به‌آنها گفتم: «حرکت کنید، آن سپاهِ ماد را بزنید که خودش را از من نمی‌خواند». پس آن ویدمَه با سپاه رفت. وقتی به‌ماد رسید، آبادی‌ئی به‌نام ماروش در ماد، آنجا جنگ کرد با مادها. آن که رهبر مادها بود او اتفاقاً آنجا نبود. اهورَمَزدا به‌من یاوری کرد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از دی‌ماه ۲۷ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگیدم. پس از آن این لشکر من، یک آبادی به‌نام کَمپَدَ در ماد، آنجا به‌انتظار من ماند تا وقتی که من به‌ماد برسم.

سخنِ داریوش شاه: یک ارمنی به‌نام دادَرشیش، مطیع من، او را من فرستادم اَرمینیّه، به‌او گفتم: «حرکت کن سپاه نافرمان که خود را از نمی‌داند را بزن». آن‌گاه دادَرشیش رفت تا به ارمینی‌ها رسید. پس آن شورشیان به‌هم پیوستند و در برابر دادرشیش جنگ برپا کردند. دشتی به‌نام زوزایَه در ارمینیّه، آنجا جنگ کردند. اهورَمَزدا به‌من یاوری کرد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اردی‌بهشت ۸ روز

گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: برای دومین‌بار نافرمانان به‌هم برآمدند و در برابر دادرشیش جنگ برپا کردند. دژی به‌نام تیگرَ در ارمینیّه، آنجا جنگیدند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اردی‌بهشت ۱۸ روز گذشته بود وقتی با آنان جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: برای سومین‌بار نافرمانان به‌هم برآمدند و برضد دادرشیش جنگ برپا کردند. دژی به‌نام اویَمَه در ارمینیّه، آنجا جنگ کردند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه خرداد ۹ روز گذشته بود که با آنها جنگ کردم. پس دادرشیش منتظر من ماند در ارمینیّه تا من به‌ماد برسم.

سخنِ داریوش شاه: سپس یک پارسی به‌نام وَئومیسَّ، مطیع من، او را من فرستادم به ارمینیّه. به‌او گفتم: «حرکت کن سپاهیانِ نافرمان که خود را از من نمی‌دانند را بزن». پس وئومیسَّ رفت تا به ارمینیّه رسید. پس نافرمانان به‌هم برآمدند و در برابر وئومیسّ جنگ برپا کردند. یک آبادی به‌نام ایزَلا در آشور، آنجا جنگ کردند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از دی‌ماه ۱۵ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: سپس برای دومین‌بار نافرمانان به‌هم برآمدند و در برابر وَئومیسّ جنگ برپا کردند. یک آبادی بنام اَئوتِیارَ در ارمنستان، آنجا جنگ کردند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. روز آخر ماه اردیبهشت بود وقتی با آنها جنگ کردم. پس از آن وئومیسّ در ارمینیّه منتظر من ماند تا من به‌ماد برسم.

سخنِ داریوش شاه: پس از آن من حرکت کردم از بابل به‌ماد رفتم. وقتی من به‌ماد رسیدم، یک منطقه به‌نام کودوروش در ماد، آنجا آن فرَوَرتیش که خود را شاهِ ماد نامیده بود با سپاه در برابر من جنگ بر پا کرد. پس جنگیدیم. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاهی که ازآنِ فرَوَرتیش بود را من شکست دادم. از ماه فروردین ۲۵ روز گذشته بود وقتی جنگ کردیم.

سخن داریوش شاه: سپس آن فرَوَرتیش با اندکی از اسپ‌سواران گریخت به‌یک آبادی به‌نام رَغَه (ری) در ماد، به‌بلندیها رفت. پس من سپاهم را به‌تعقیبش فرستادم، فرَوَرتیش گرفته شد (دست‌گیر شد)، او را در جلوم راندم، هم بینی هم گوشها هم زبانش را بریدم هم یک چشمش را درآوردم، بر درِ خانهٔ من بسته داشتند برای آن‌که مردم او را ببینند. سپس او را در همدان بر دار زدم، و مردانی که به‌او وفادار بودند را در همدان در دژ گرد آوردم (زندانی کردم).

سخنِ داریوش شاه: یک مردی چیترَنتَخمَه نام، سَگَرتی، او از من نافرمان شد. خود را به‌مردم گفت: «من شاهِ سَگَرتِیَه استم از تخمهٔ هوخشَترَ». پس من سپاهیان پارسی و مادیِ خود را فرستادم. تَخم‌اَسپاد (تهماسپ) نام، مادی، مطیع من، او را فرمان‌دهشان کردم. به‌آنها گفتم: «بجهید! مردمِ نافرمان که خود را از من نمی‌دانند را بزنیدشان». پس تخم‌اَسپاد با سپاه رفت جنگ کرد با چیترَنتَخمَه. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد، و چیترن‌تخمَ را گرفت (دست‌گیر کرد) سپس در بند به‌نزد من فرستاد. من هم بینی و هم گوش او را بریدم هم یک چشمش را درآوردم. در کنار خانهٔ من بسته نگاه داشته شد تا مردم او را ببینند. سپس او را در اربیل بر دار زدم.

سخنِ داریوش شاه: این بود آنچه من در ماد کردم.

سخنِ داریوش شاه: پارت با هیرکانیَه نافرمان شدند، خود را ازآنِ فرَوَرتیش گفتند. ویشت‌اَسپَه پدرم، او در پارت بود. همهٔ سپاه از او نافرمان شدند. پس ویشت‌اَسپَه با سپاهیان خودش که به‌او وفادار بودند رفت. منطقه‌ئی به‌نام ویشپَه‌اوزاتیش در پارت، آنجا با پارتیها جنگ کرد. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا ویشت‌اَسپَه آن سپاهیانی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اسفند ۲۲ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: سپس من سپاهیان پارسی‌ام را فرستادم برای ویشت‌اَسپَه از ری. وقتی این سپاه به‌نزد ویشت‌اَسپَه رسید ویشت‌اَسپَه بی‌درنگ همراه این سپاه رفت. منطقه‌ئی به‌نام پَتیگرَبَنَه در پارت، آنجا او با نافرمانان جنگ کرد. اهورَمَزدا به‌من یاوری کرد. به‌عنایت اهورَمَزدا ویشت‌اَسپَه آن سپاهیانی که نافرمان بودند را شکست داد. از تیرماه ۱ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: از آن‌پس سرزمین ازآنِ من شد. این بود آنچه من در پارت کردم.

سخنِ داریوش شاه: آبادی‌ئی به‌نام مرو، او نافرمان شد. یک مردی به‌نام فَرادَ، مروی، او را آنها فرمان‌دهشان کردند. پس ازآن من دادَرشیش نام، پارسی، مطیع من، شهریار باختریَه، را فرستادم. به‌او گفتم: «حرکت کن آن سپاه را بزن که خودش را ازآنِ من نمی‌نامد». پس دادرشیش با سپاه رفت و با مرویها جنگید. اهورَمَزدا به‌من یاوری کرد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من سپاهیانی که نافرمان بودند را شکست داد. از آذرماه ۲۳ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگیدم.

سخنِ داریوش شاه: سپس سرزمین ازآنِ من شد. این است آنچه من در باختریّه کردم.

سخنِ داریوش شاه: یک مردی به‌نام وَهیَزداتَه، یک منطقه‌ئی به‌نام تارَوا، آبادی‌ئی به‌نام یَئوتیَه در پارس، آنجا را داشت. او دومین‌بار در پارس به‌پا خاست. خودش را به‌مردم گفت: «من بردِیَه استم پسر کوروش». پس سپاه پارس در کاخ که از یَدایَه آورده شده بودند همگی از من نافرمان شدند و با آن وَهیَزداتَه رفتند. او در پارس شاه شد.

سخنِ داریوش شاه: پس من سپاهیان پارسی و مادی را فرستادم که با من بودند. اَرتَه‌وَردِیَه نام، پارسی، مطیع من، او را فرمان‌ده آنان کردم. هرچه سپاهیان پارس که پشتِ سرِ من بودند به‌ماد رفتند. پس از آن اَرتَه‌وَردِیَه با سپاه به‌پارس رفت. وقتی به‌پارس رسید منطقه‌ئی به‌نام رَخا در پارس، آنجا آن وَهیَزداتَه که بردِیَه نامیده می‌شد با سپاهش در برابر اَرتَه‌وَردِیَه جنگ برپا کرد. پس جنگ کردند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن سپاهیان که ازآنِ وَهیَزداتَه بودند را شکست داد. از ماه اردی‌بهشت ۱۲روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: سپس آن وَهیَزداتَه با اندکی از سواران گریخت و به‌پیشی آؤوادَ رفت. از آنجا او یک سپاهی به‌دست آورد که پس از آن او در برابر اَرتَه‌وَردِیَه جنگ برپا کرد. کوهی به‌نام پَرگَه، آنجا جنگ کردند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. به‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن سپاهانی که ازآنِ وَهیَزداتَه بودند را شکست داد. از تیرماه ۵ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگیدم. هم آن وَهیَزداتَه گرفته شد (دست‌گیر شد) و هم مردانی که به‌فرمانِ او وفادار بودند گرفته (دست‌گیر) شدند.

سخنِ داریوش شاه: سپس من آن وَهیَزداتَه و مردانی که به‌او وفادار بودند را در جائی به‌نام

اُوَدَیچیَہ در پارس، آنجا آنها را بر دار زدم.

سخنِ داریوش شاه: این بود آنچہ من در پارس کردم.

سخنِ داریوش شاه: آن وَهیزَداتَہ کہ بردِیَہ نامیده می‌شد سپاه فرستاده بود بہ‌هرات. ویوانَہ نام، پارسی، مطیع من، شهریار هرات بود. او (یعنی وهیزَدات) یک مردی را فرمان‌ده آنها کرد، بہ‌آنها گفت: «حرکت کنید، ویوانَہ را بکُشید و آن سپاهیان را کہ خودشان را ازآنِ شاه داریوش شاه می‌نامند». پس آن سپاه کہ وَهیزَداتَہ فرستاده بود رفت و با ویوانَہ جنگ برپا کرد. دژی بہ‌نام کَپَہ اِشکَنیش، آنجا جنگ کردند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. بہ‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن سپاه کہ نافرمان بودند را شکست داد. از دی‌ماه ۱۳ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: دیگرباره نافرمانان بہ‌هم برآمدند و در برابر ویوانہ جنگ برپا کردند. یک آبادی بہ‌نام گَندوتَوَ، آنجا جنگیدند. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. بہ‌عنایت اهورَمَزدا سپاه من آن مردمی کہ نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اسفند ۷ روز گذشته بود وقتی با آنها جنگ کردم.

سخنِ داریوش شاه: پس آن مرتبہّ کہ فرمان‌دهِ آن سپاهیان بود کہ وَهیزَداتَہ بہ‌سوی ویوانَہ فرستاده بود با اندکی اسپ‌سوار گریختند و بہ‌دژی بہ‌نام اَرشادَ در هرات رفتند، در بلندی موضع گرفتند. پس از آن ویوانَہ با سپاه بہ دنبالِ آنها رفت، در آنجا او را و مردانی کہ وفادار بہ‌او بودند را دست‌گیر کرد و کشت.

سخنِ داریوش شاه: از آن‌پس سرزمین ازآنِ من شد. این بود آنچہ من در هرات کردم.

سخنِ داریوش شاه: وقتی من در پارس و ماد بودم دومین‌بار بابلیان شوریدند. مردی بہ‌نام اَرخَہ، ارمنی، پسر هَلدیتَہ، او در بابل بہ‌پا خاست. یک آبادی بہ‌نام دوبالَہ، از آنجا او خود را بہ‌دروغ بہ‌مردم گفت: «من نَبوخَد نَصرَّ پسر نَبونَید استم». پس سپاه بابلی از من نافرمان شدند و با آن ارخَہ رفتند. او بابل را گرفت. او در بابل شاه شد.

سخنِ داریوش شاه: پس من سپاه بہ‌بابل فرستادم. ویدَفَرنَہ نام، پارسی، مطیع من، او را فرمان‌ده آنها کردم. بہ‌آنها گفتم: «حرکت کنید، آن سپاهیان بابلی را بزنید کہ خود را از من نمی‌دانند». پس ویدَفَرنَہ با سپاه بہ‌بابل رفت. اهورَمَزدا مرا یاوری داد. بہ‌عنایت اهورَمَزدا ویدَفَرنَہ بابلیان را شکست داد و در محاصره گرفت. از ماه آبان ۲۲ روز گذشته بود

وقتی آن ارخَه که به‌دروغ خود را نَبوخَد نَصرَّ نامیده بود و مردانی که به‌او وفادار بودند را دست‌گیر کرد. به‌فرمانِ من آن ارخه و مردانی که به‌او وفادار بودند را در بابل بر دار زدند.

سخن داریوش شاه: این است آنچه من در بابل کردم.

سخنِ داریوش شاه: این بود آنچه من به‌عنایت اهورَمَزدا انجام دادم در همان سال پس از وقتی که شاه شدم. ۱۹ جنگها کردم. به‌عنایت اهورَمَزدا همه را شکست دادم و ۹ شاه را دست‌گیر کردم. یکی گاؤماتَه نام، مغ بود. او خود را به‌دروغ گفت: «من بردِیَه پسر کوروش استم». او پارس را نافرمان کرد. یکی اترینَه نام، خوزی. او خود را به‌دروغ گفت: «من شاه خوزیّه استم». او خوزی‌ها را نافرمان کرد. یکی نیدینتابِل نام، بابلی. او خود را به‌دروغ گفت: «من نَبوخَد نَصرَّ پسر نَبونَید استم». او بابل را نافرمان کرد. یکی مرتِیَه نام، پارسی. او خود را به‌دروغ گفت: «من ایمانیش شاه خوزیّه استم». او خوزیّه را نافرمان کرد. یکی فرَوَرتیش نام، مادی. او خود را به‌دروغ گفت: «من خشَتریتَه از تخمهٔ هوخشَترَ استم». او ماد را نافرمان کرد. یکی چیترَن‌تَخمَه نام، سَگَرتی. او خود را به‌دروغ گفت: «من شاه سَگَرتِیّه استم از تخمهٔ هوخشَترَ». او سگرتیه را نافرمان کرد. یکی فرادَ نام، یک مروی. او خود را به‌دروغ گفت: «من شاهِ مرو استم». او مرو را نافرمان کرد. یکی وَهیَزداتَه نام، پارسی. او خود را به‌دروغ گفت: «من بردِیَه پسر کوروش استم». او پارس را نافرمان کرد. یکی ارخَه نام، ارمنی. او خود را به‌دروغ گفت: «من نَبوخَد نَصرَّ پسر نَبونَید استم». او بابل را نافرمان کرد.

سخنِ داریوش شاه: این ۹ شاه را من در این جنگها دست‌گیر کردم.

سخنِ داریوش شاه: آبادیها اینها بودند که نافرمان شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد که مردم را فریب دادند. پس از آن اهورَمَزدا آنها را به‌دستهای من داد. پس همان‌گونه که به‌کامم (میلِ دلم) بود با آنها کردم.

سخنِ داریوش شاه: تو که از این‌پس شاه خواهی بود خویشتن را از دروغ پرهیز بده. کسی که دروغ‌زن باشد را به‌سزا کیفر بده اگر تو چنین می‌اندیشی که کشور من پر امن باشد.

سخنِ داریوش شاه: این بود آنچه من کردم به‌عنایت اهورَمَزدا در همان سال. تو که از این‌پس این نگارش را خواهی خواند که من کرده‌ام به‌آن‌چه کرده‌ام یقین داشته باش و دروغ مپندار.

سخنِ داریوش شاه: من به‌اهورَمَزدا سوگند می‌خورم که اینها راست گفتم، دروغ نگفتم. من در همان‌سال (در یک‌سال) انجام داده‌ام.

سخنِ داریوش شاه: به‌عنایت اهورَمَزدا و توسط من بسیاری دیگر بیش از این انجام شد که آنها را در این نگارش ننوشته‌ام. از این‌رو ننوشته‌ام که کسی که از این‌پس این نگارش را می‌خوانَد آن کارهای دیگر که من کردم و ننوشتم نپندارد که اینها دروغ است.

سخنِ داریوش شاه: آنها که پیشتر از این شاه بوده‌اند (اشاره به‌کوروش و کام‌بوجیه) توسط آنها چندان کرده نشده است که من به‌عنایت اهورَمَزدا همان‌سال (در یک‌سال) کردم.

سخنِ داریوش شاه: اینک یقین داشته باش به‌آن‌چه که من کردم، نیز مردمی که دور استند از آنها مپوشان. اگر این نوشته‌ها را نپوشانی، [دربارهٔ آن] به‌مردم بگوئی، اهورَمَزدا دوست تو باد، و خانواده‌ات پایدار باد، و شاد بزِئید.

سخنِ داریوش شاه: اگر تو این نوشته را بپوشانی و آن‌را به‌مردم نگویی، اهورَمَزدا کُشندهٔ تو و خاندانت باد.

سخنِ داریوش شاه: این بود آنچه من انجام دادم، در همان سال به‌عنایت اهورَمَزدا انجام دادم. اهورَمَزدا مرا یاوری کرد، و هر خدایان دیگری که هستند.

سخنِ داریوش شاه: از این‌رو اهورَمَزدا مرا یاوری کرد، و هر خدایان دیگری که وجود دارند، زیرا من بداندیش نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورکار (جَبّار) نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام. برطبق راستی عمل کردم. نه به ناتوانان و نه به‌توایانان ستم کردم. کسی که با خودِ من همکاری کرد او را به‌سزا پاداش دادم. کسی که گزند رساند او را کیفر دادم.

سخنِ داریوش شاه: تو که از این‌پس شاه خواهی بود، کسی که پیرو دروغ باشد، کسی که زورکار (جَبّار) باشد، با آنها دوست مباش، آنها را به‌سزا کیفر بده.

سخنِ داریوش شاه: تو که از این‌پس این نگارش را که من نوشته‌ام خواهی یافت آنها را هیچ‌گاه از بین مبر. تا وقتی توان داری آنها را نگاه دار.

سخنِ داریوش شاه: اگر این نوشته را دریابی و تا توان داری آنها را از بین نبری و آنها را نگاه داری و خانواده‌ات از آنها مواظبت کنند، اهورَمَزدا دوستِ تو باد، و خانواده‌ات استوار باد، و شاد بزِئید، و کرده‌هایت را اهورَمَزدا به‌خاطرت برکت دهاد.

سخنِ داریوش شاه: اگر این نوشته‌ها را دریابی، و تا وقتی که در قدرت استی آن‌را از بین ببری یا آن‌را حفظ نکنی، اهورَمَزدا کُشندهٔ تو و خانواده‌ات باد، و کرده‌هایت را اهورَمَزدا نابود کناد.

سخنِ داریوش شاه: این مردان بودند که آنجا بودند وقتی من گاؤماتَه که مغ بود را کشتم که بردیَه نامیده می‌شد. آن‌وقت این مردان با من به‌عنوان وفادارانِ من همکاری کردند: ویندَفَرنَه نام پور وایسپارَ، پارسی. اوتانَه نام پور سوخرا، پارسی. گاؤبَرووَ نام پور مردونیَه، پارسی. ویدَرنَه نام پور بَغَه‌بِغنَه، پارسی. بَغَه‌بوخشَه نام پور دادویَه، پارسی. اردومنیش نام پور وَهَوکَه، پارسی.

سخنِ داریوش شاه: تو که از این‌پس شاه خواهی بود، افراد خاندان این کسان را در حمایت بگیر.

سخنِ داریوش شاه: به‌عنایت اهورَمَزدا این است نگارشی که من کردم. جز این به [زبان] آریایی بود هم طومارِ پوست [گوسفند] هم چرم [گاو] بود. بعلاوه پیکری از خودم کردم. در کنار آن شجره‌نامهٔ خودم کردم. و این پیشِ من نوشته و خوانده شد. سپس این نوشته‌ها را به‌میانِ مردمِ کشورها در همه‌جا فرستادم.

[بخش دومِ نوشته‌های بغستان]

سخنِ داریوش شاه: این است آنچه من کردم در دومین و سومین سال پس از وقتی که شاه شدم. کشوری به‌نام خوزیّه، آن نافرمان شد. یک مردی به‌نام اَتَمَیتَه، خوزی، وی‌را فرمان‌ده کردند. پس من سپاهم را فرستادم. یک مردی به‌نام گاؤبَرووَ پارسی، مطیع من، او را فرمان‌دهشان کردم. پس گاؤبَرووَ با سپاهیان به خوزیّه رفت. او با خوزی‌ها جنگ کرد. آنجا گاؤبَرووَ خوزی‌ها را شکست داد و در هم کوبید و فرمان‌دهشان را دست‌گیر کرد، وی‌را به‌نزد من آورد، من او را کشتم. از آن‌پس کشور ازآنِ من شد.

آن خوزی‌ها بداندیش بودند و به‌اهورَمَزدا ایمان نداشتند. من به‌اهورَمَزدا ایمان دارم. به‌عنایت اهورَمَزدا آن‌گونه که به‌کامم بود (به میل دلم بود) با آنها کردم.

سخنِ داریوش شاه: هرکه به‌اهورَمَزدا ایمان دارد سعادتمندِ او است هم در حیات هم در ممات.

سخنِ داریوش شاه: پس از آن من با سپاه به‌سَکائیَه رفتم. پس از آن سَکَه‌های تیزخود

شوریدند. این سَکَه‌ها وقتی من به رودخانه رسیدم با سپاه از برابرم دور شدند و به‌آن‌سو رفتند. آنجا با سپاه از رودخانه گذشتم. پس از آن من سَکَه‌ها را شکست دادم، برخی را دست‌گیر کردم، آنها را اسیر کردند و به‌نزد من آوردند، آنها را کشتم. فرمان‌دهشان اسکوخَه نام، او را دست‌گیر کردند و به‌نزد من آوردند. من دیگری را فرمان‌ده آنها کردم آن‌گونه که صلاح دانستم. از آن‌پس کشور ازآنِ من شد.

سخنِ داریوش شاه: آن سَکَه‌ها بداندیش بودند و به‌اهورَمَزدا ایمان نداشتند. من به اهورَمَزدا ایمان دارم. به‌عنایت اهورَمَزدا هرچه دلم خواست با آنان کردم.

سخنِ داریوش شاه: هرکه به‌اهورَمَزدا ایمان دارد سعادتمند می‌شود هم در حیات هم در ممات.

سنگ‌نبشتهٔ آرام‌گاه داریوش بزرگ در استخر (نقش رستم)

[نوشتهٔ اول]

خدای بزرگ است اهورَمَزدا. او این سرزمینها را آفرید. او آن آسمانها را آفرید. او مردم را آفرید. او شادی را برای انسان آفرید. او داریوش را شاه کرد، آن شاهِ همگان، آن فرمان‌روای همگان.

من داریوش‌شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای مردمان گوناگون، این سرزمینهای بزرگِ گسترده تا دوردست، پور ویشت‌اَسپَه، هخامنشی، پارسی، پور پارسی، آریایی، از ذات آریایی.

سخنِ داریوش شاه: به‌عنایت اهورَمَزدا این کشورها استند که من بیرون از پارس گرفتم، بر آنها فرمان راندم، باج به‌من بردند، هرچه به‌آنها گفته شد انجام دادند، قانونی که از من است آنها را در ثبات نگاه می‌دارد: ماد، خوزیَّه، پارت، هرات، باختریَه، سغد، خوارزم، زرنگ، اَرَخ‌وَتیَه، پنجاب، گَندارَ، سند، سَکَه هوم‌خوار، سَکَه تیزخود، بابل، آشور، اَرَبیَّه (عربستان)، مُدرایَه (مصر)، ارمنیَّه، کَت‌پَتوکَه، لیدِیَه، ایونیَّه، سَکَه که فرادَریا استند (شمال دریای سیاه)، مقدونیه، تراکیه، لیبیا، حبشه، مَچیَّه، کرکَه (تونس).

سخنِ داریوش شاه: اهورَمَزدا وقتی این سرزمینها را در اختلاف دید آن‌گاه آن‌را به‌من داد. مرا شاه کرد. من به‌عنایت اهورَمَزدا سلطنت کردم. من آنها را در ثبات نگاه داشتم. هرچه

من به‌آنها گفتم آن‌گونه که خواستهٔ من بود انجام دادند. اینک اگر چنین می‌اندیشی که چندتا بودند کشورهائی که شاه داریوش داشت، به‌این تصاویر بنگر که تخت را بر دوش دارند، آن‌گاه بدانی؛ آن‌گاه متوجه شوی که نیزهٔ مرد پارسی چه دور رفته است. آن‌گاه بدانی که مرد پارسی چه دور از فراترهای پارس نبرد کرده است.

سخنِ داریوش شاه: هرچه کرده‌ام همه را به‌عنایت اهورَمَزدا انجام داده‌ام. اهورَمَزدا پشتیبان من بود در هرچه که انجام دادم. مرا اهورَمَزدا از ناپسندها (بلاها) نگهبان باد و ملتم را و این کشورهایم را. باشد که من این‌را از اهورَمَزدا بخواهم، باشد که اهورَمَزدا این‌را به‌من عنایت کناد.

ای انسان! آنچه فرمان اهورَمَزدا است آن‌را ناپسندِ خویش مشمار، راههای راست را رها مکن، ایجادگرِ ناامنی مباش.

[نوشتهٔ دوم]

خدای بزرگ است اهورَمَزدا که این شکوهی که دیده می‌شود را آفرید، که شادی را برای انسان آفرید، که خرد را آفرید، و تلاش‌گری را بر داریوش شاه فروفرستاد و مقرر کرد.

سخنِ داریوش شاه: من به‌عنایت اهورَمَزدا یارِ آنها استم که راستی را دوست دارند، و یار آنها نیستم که [راستی را] دوست ندارند. خواست من آن نیست که زورمندان به‌ناتوانان بد کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بد کنند. آنچه راست است همان خواستهٔ من است. مردمِ دروغ‌زن را من دوست نمی‌دارم. من خشم‌آور نیستم، هرچه به وقت خشم بر من بروز کند به‌نیروی اراده مهار می‌کنم. من به وقت خشم بر خودم تسلط کامل دارم. هرکس که با من همکاری کند بر وفق همکاریش به‌او پاداش می‌دهم. کسی که آسیب برساند بر وفق آسیبی که رسانده باشد او را سزا می‌دهم. خواست من نیست که کسی به‌کسی گزند برساند. خواست من نیست که کسی که گزندی برساند بی‌سزا بماند. هرچه کسی برضد کسانی بگوید من نخواهم پذیرفت مگر که با دلیل قانونی مرا متقاعد کند. هرچه کسی در حدِ توانش به‌خاطر خشنودی من انجام دهد بر دلِ من می‌نشیند و مرا سخت خشنود می‌سازد.

چنین است ذهن و فرمانِ من. زیرا هرچه از جانب من انجام گرفته است و تو شنوی و بینی و به‌آنها واقف گردی، چه در کاخ و چه در میان عامهٔ مردم، بدان که کردهٔ من براساس خرد و

هوشم بوده است. اینها است کردهٔ من. من به‌هنگام پیکار با همهٔ تنم پیکار می‌کنم، با همهٔ هوشم پیکار می‌کنم، تمام ذهنم را به‌کار می‌گیرم، همهٔ وجودم را مصروف می‌دارم، غفلت نمی‌کنم، هوش من در فرمانِ من است و فرمانِ من در دستِ خودم است، چه با دو دستم چه با دو پایم، چه سواره چه پیاده، چه در نبرد تن به‌تن و چه در نبرد غیر تن به‌تن. در کشیدنِ کمان برای تیر انداختن چه بر زمین باشم و چه بر پشت اسپ باشم کمان را خیلی خوب می‌کشم، تیر را خیلی خوب می‌اندازم، و هنرهائی که اهورَمَزدا به‌من عنایت کرده است را به‌کار می‌گیرم. به‌عنایت اهورَمَزدا کارهائی که من کرده‌ام به‌این هنرها کرده‌ام که اهورَمَزدا به‌من داده است. تا در توان داشته‌ام کوشیده‌ام که این هنرها را به بهترین وجهی به‌کار گیرم. دربارهٔ کارهائی که انجام داده‌ام دروغ به‌تو نگفتم. آنچه به‌گوش تو شنوانده می‌شود حقیقت است، در هیچ چیزی به‌تو دروغ نگفته‌ام. اقداماتی که من انجام داده‌ام همان چیزها است که نوشته‌ام.